آن چنان که این رسم را هروخان به عنوان میزبان به بهترین شکل به جا آورد.

هنوز شیرکو داشت حرف میزد که همه ایستاده و آماده خداحافظی شدیم. مریوان پیشنهاد عکس یادگاری کرد، که همراهان مودبانه پذیرفتند. ملاقات مذکور یک بار دیگر این اصل همیشگیرا لااقل به من ثابت کرد، که بر خلاف آن چه خیلیها هنوز به آن معتقدند، شخصیت هنرمند از آثارش کاملا جداست، و این دو هیچ ربطیبه هم ندارند. وقتیاز در ساختمان خارج شدیم، به شوخی به همراهان گفتم: "کاش یک فلاسک چای برای شیرکو میآوردیم!" همه خندیدیم و چند عکس یادگاری گرفتیم.



عكس از سوران عبداله نقشبندي

با نویس:

 ۱- عنوان مطلب وامی است از مقاله اقای اسماعیل عباسی با عنوان "من با لورنس دست دادم" که در مورد رفتار اغراق آمیز بعضی از دوستان، پس از مرگ کاوه گلستان نوشته بود.

۲- بخشی از این مطالب با رویکرد ادبی قبلا در روزنامه اعتماد ملی سه شنبه ۲۷ آذر ماه به چاپ رسیده است.

Nowadays photography is not like a job to me, an entertainment and even an art.

I escape from city and the urban to nature. I do not fear of snakes, scorpions and wolves. Because they do not say lie and just fill their stomach not much more. I look around the world not from the point of view of so called the superior of the creatures. For, if there have been any superior, it was not only our known human.

With this machine which does not make a hole in Ozone layer, I pace into jungle, desert and highlands. I have found that I will never enjoy something around, unless my pace is along with respect to all creatures. For taking a photograph we should not break a branch or annoy animal anyway.

In silence and calmness, I link to the world around freely like a breeze among the trees; a metaphysical linkage. I know this kind of approach as *metaphysical photography*.

Since 20 years ago I have been taking photos. I have tried various branches of photographing. I have worked on two collections more, including Fruits and Trunks. I have studied new forms and taboo conceptions within. Hopefully someday to show them up freely I go on and on.

